جست و جو در اصل کلمه کرمانشاهان

محیط طباطبایی، سید محمد

در کتابهاى جغرافیاى ایران و جهان قدیم یا مسالک الممالک که تا هنگام ایلغار مغول به زبان عربى نوشته مى‏شده است، به جاى اسم کرمانشاهان یا کرمانشاه همواره کلمه معرب«قرمیسن»و«قرمیسین»ضبط مى‏گردیده است.

صورت ظاهر این کلمه معرب، نشان مى‏دهد که میان صورت لفظى این اسم، با نامى که در صدر اسلام و هنگام استیلاى عرب و استعمال زبان عربى با آنچه در زبان مردم محلى که بدون شک مانند لرى و کردى کنونى در میان مردم بومى محل متداول بوده و از شاخه‏هاى زبان پهلوى متداول در غرب ایران منشعب بوده است بر این شهر گفته مى‏شد، نوعى ارتباط لغوى وجود داشته است و حروف اصلى آن کلمه پس از قلب به حروف متجانس عربى اسم قرمیسین و قرمیسن را به وجود آورده است.

تبدیل حرف کاف به قاف و حرف شین به سین از موارد قلب معمول و مقبول در کلمه‏هاى معرب مى‏باشد. چنانکه از ارنگه یا النگه و یا النگک پهلوى که نام محلى در شروان آنسوى رود ارس، و«ارونه»یا«ارونک»آذرى پهلوى در ناحیه تبریز به النجق و ارونق و کنب مخفف از کنبدان، به صورت معرب قم به کار برده‏اند.همانطور که شهر«شوش»باستانى را«سوس»و«نیشابور»را «نیسابور»گفته‏اند.

بنابراین باید اصل کلمه قرمیسین هم لفظى از مقوله کرمیشین یا کرمیشان و یا کرماشان به اعتبار صداى «الف»بعد از«ما»و«شا»باشد قضا را صورت لفظى کنونى این اسم در لهجه یهودیان محل که از قدیمى‏ترین سکنه آنجا-مانند همدان-شمرده مى‏شوند، «کرمیشین»به جاى کرمانشاهان گفته مى‏شود و نظیر آن هم از زبان برخى روستائیان پیرامون شهر هم شنیده شده است.

پس از صورت معرب قرمیسن و قرمیسین وارد در متون عربى جغرافیایى به قرینه کرمیشن مصطلح یهودیان شهر که در ردیف سکنه دیرین آن شهر شناخته مى‏شوند به صورت اصلى کلمه که مرکب از«کر»و«میشان»یا «ماشان»بوده است، پى مى‏بریم.آنگاه از دو جزء ترکیب کننده این کلمه، نظیر لفظ«میشان»را در ترکیب اسم «دشت میشان»در شمال غربى خوزستان مى‏نگریم که وجود کلمه«میشان شاه»براى فرمانروایان محلى «میشان»در زیردست شهریاران ساسانى و اشکانى نشان مى‏دهد که این میشان صورت فارسى همان«میسن»اى است که به وسیله مهاجران یونانى مقیم در جلگه مجاور مصب رودخانه‏هاى کرخه و دجله یا اروند به صورت منطقه آزادى در روزگار حکومت سلوکیان به وجود آمد و در روزگار اشکانیان به همان صورت ناحیه آزاد ماند ولى در عهد ساسانیان یکى از نواحى شاه نشین تابع حکومت مرکزى ایران و واقع در فاصله اهواز و تیسفون به شمار مى‏آمد.

اما جزء دیگر کلمه که«کر»ریشه«قر»قرمیسین باشد، شبیه آن را در نامهاى جغرافیایى«کرند»و «پتشخوار کر»که بعدها«به سواد کوه»بدل شده است و «کره»در«کرهرود»و«کرج»و«کرون»و«گروس»و «گرا»به اعتبار تبدیل آن در پتشخوارگر به«سواد کوه»و سنجش وضع پست و بلندى جایهایى که«کر»و صورتهاى دیگر آن جزو ترکیب اصلى نام آنهاست باید کر را به معنى«کوه»شناخت.

بنابراین از روى قرائن لغوى و جغرافیایى و تاریخى مى‏توان بدین موضوع پى برد که قلمرو میشان یا میسان و یا میسن دوران سلوکى که روزگارى از نوعى استقلال داخلى برخوردار بوده شمال غربى خلیج فارس که در اثر عقب رفتگى دریا اکنون اراضى باتلاقى پیرامون بصره و هور العظیم را تا جزایر مجنون در مصب رود کرخه به وجود آورده است، یعنى از کنار راه اهواز به تیسفون در جنوب تا کنار راه اکباتان به بابل قدیم در شمال یعنى قلمرو مادو ماه در دینور و نهاوند، امتداد داشت و چنانکه وضع طبیعى اراضى ناحیه از پستى و بلندى اقتضا داشته‏

به دو بخش پست و بلند دشت میشان جلگه‏اى و کرمیشان کوهستانى تقسیم مى‏شده است.

بنابراین نام حقیقى کرمانشاهان فعلى که به قرینه وجود قرمیسن معرب کرمیشن، هیچگونه وابستگى لغوى و جغرافیایى و تاریخى با نام بهرام کرمانشاهى که پیش از وصول به مقام شاهنشاهى مقام حکمرانى کرمان را در زیر عنوان«بهرام کرمانشاه»داشت نداشته و بعدها از تصرف در کیفیت تلفظ نام کرمانشاهان و یا کرمانشاه را پیدا کرده است و این صورت تازه بتدریج صورت قدیمى کرماشان و کرمیشن را از دایره استعمال بیرون افکنده و در لهجه محلى دسته‏اى از سکنه باستانى شهر و همچنین در صورت معرب قرمیسن سابقه دیرینه آن را نگاهداشته است.در صورتى که دشت میشان به صورت معرب دشت میشان قیافه دیرین لغوى خود را از هر گونه تصرفى حفظ کرده است.

متأسفانه چند سال پیش بدون توجه به شأن تسمیه دشت میشان و اصالت دیرین اسم، تصور اختصاص این دشت به چراگاه بز و میش، میشان را که شهر یاران ساسانى پس از سلب حق استقلال داخلى قدیم از آن، ناگزیر از آن شدند که عنوان میشانشاهى را براى حاکم فرمانبردار خود در آنجا تهى از مدلول حقیقى باقى نگذارند، براى رفع شرمیش و بز خیالى از سر دشت ناحیه، آن را به دشت آزادگان عوض کردند و آزادگان را در محل میشانى نهادند که از کیفیت وجود آن غفلت ورزیده بودند.

بعد از اعلام حکومت جمهورى اسلامى به جاى حکومت سلطنتى مشروطه که طبعا مقام و عنوان و شخصیت شاه از میان برداشته شد به تصور آنکه میان اسم شهر کرمانشاه یا کرمانشاهان با عنوان و مقام شاهى ایران رابطه خاصى وجود داشته است نام کرمانشاهان را برداشتند و پس از قرنها سابقه استعمال در قلمرو میشان قدیم جاى آن را به باخترانى سپردند که اگر براى به کار بردن آن مى‏خواستند جاى مناسبى را برگزینند بایستى نقطه مزار شریف واقع در شمال افغانستان کنونى در مشرق ایران را نامزد این نامگزارى قرار دهند، زیرا کلمه باختران از تغییرات لفظى اسم بلخ در دوره سلوکى و به وسیله یونانیهاى مهاجر مانند میشان ساخته و پرداخته و براى ناحیه معینى علم شده است.

چنانکه بر ارباب اطلاع پوشیده نیست نام باکتریان براى کشورى و حکومتى برگزیده شده بود که در محل طخارستان قدیم واقع و شهر بلخ ریشه کلمه باختر مرکز آن بود.از آنجا که باختران یا باکتریان در جهت شرقى ایران قدیم واقع شده بود کلمه باختر هم به معنى سمت مشرق در زبان فارسى درى به کار مى‏برد.

مراجعه به متون فرهنگ و شعر فارسى درى قدیم که مى‏تواند لفظ صحیح فارسى را از استعمال غلط آن تشخیص بدهد همواره کلمه باختر را در همان مورد اصلى آن که مشرق باشد و در ردیف لفظ«خاور»به کار مى‏برد و در شعر استادان سخن بندرت مى‏توان آن را در این معنى غلط یافت.

متأسفانه در نتیجه دخالت افراد فاقد صلاحیت علمى در کار صالحان از پنجاه و اندى سال پیش شاهد نظیر اینگونه تصرفات در کار زبان و تاریخ و جغرافیا بوده‏ایم که مشکلاتى را به وجود آورده است.بدیهى است ارائه موارد آنها نیاز به نوشتن کتابى دارد و هرگز از عهده گفتارى و مقاله‏اى بر نمى‏آید.

براى نمونه به چند مورد محدود از آن در نامهاى جغرافیایى اشاره مى‏کند که دستخوش تغییر و تبدیل ناروا شده و زمینه‏هاى آماده‏اى براى زیانهاى بعدى فراهم آورده‏اند.

از جمله وقتى کلمه استر آباد را در ولایت گرگان که از نامهاى قدیمى جغرافیایى ایران محسوب مى‏باشد و شاید سابقه استعمال آن تا روزگار پرستش عشتاروت در تاریخ آسیاى غربى پیش مى‏رفت با نام استر چارپا یا قاطر در نظر برخى مشتبه آمد و به تصور اینکه بناى آن منسوب به قاطرى یا چاروادارى بوده بدون رعایت حق قدمت استعمال گرگان براى شهر جرجان معروف در تلو ناحیه باستانى هیرگانى قدیم، نام گرگان معروف و مشخص و همتاى استر آباد را به«گرگان»بدل کردند و آنگاه گرگان هم به اعتبار وجود مقبره قابوس وشمگیر در آنجا به گنبد کاوس عوض شد که هیچ گونه پیوستگى با کاوس کیانى معروفتر از قابوس نداشته است.قضا را در صده چهارم هجرى اسامى رجال معروف علم و ادبى که در تاریخ جرجان(به زبان عربى)از دو صده پیش از تألیف و ضبط شده صدها صفحه چاپى را به خود مشغول داشته است. زوال نام استرآباد و جرجان یا گرگان از نقشه جغرافیا صدها سرشناس تاریخى از این دو محل را در آینده مجهول المکان معرفى خواهد کرد.

اخیرا شاید از بیم حمله گرگان صحراى شمالى از راه دشت گرگان به مازندران کلمه«گرگان»جانشین «استر آباد»را به ترکمن شهر بدل ساخته‏اند و خط محو بر سه هزار سال تاریخ هیرگانى و دهستان و گرگان کشیدند و اسم اصلى قدیمى ناحیه را به کلمه‏اى بدل کردند که چهار صد سال پیش ابدا نشانه‏اى از وجود آن حتى در ماوراى رود اترک هم به چشم نمى‏خورد.

همانطور که تبدیل دشت میشان به دشت آزادگان نامعروف پناهگاهى براى آزادگان در پیرامون حویزه فراهم نیاورد اما به همسایه غربى منطقه مجال آن را داد تا نامى که از جاى اصلى آن به کنار افکنده شده بود بردارد و به جاى ولایت کوت نوزاد بنهد و از آن استان میسائى بسازد که خاطره دیرین میشان دو هزار ساله را در غیر محل خود براى روز مبادا نگاهدارد.

با اشاره به یک مورد سومى بدین حاشیه روى خاتمه مى‏دهیم:

در مغرب شهر اردبیل و مشرق اهر و در جنوب رود ارس، شهرک زیبایى تا سال 1317 بود که نامى شایسته کیفیت طبیعى خود داشت و آن«خیاو»آذرى پهلوى و یا«خیاب»فارسى بود.این آبادى سرسبز مرکز بلوکى از بلوکهاى آذربایجان بود که به نام بلوک «میشکین»خوانده مى‏شد که حرف اول این کلمه مقلوب از باى«بیشکین»سرکش گرجى بود که در دوره ضعف حکومت اتابکان و سلجوقیان، از وضع مساعد حال خود در اطراف رود ارس سوء استفاده کرده و از رود گذشته، خیاو را مرکز تاخت و تاز خود به شمال آذربایجان قرار داده بود و بعدها این ناحیه به خاطره این سابقه ننگین ناحیه بیشکین و میشکین و سپس بلوک مشکین معروف که با کسره اشباعى تلفظ مى‏شد معروف شده بود.

کج اندیشى برخى خیاو اصیل آذرى را که وضع ظاهرى آن خیابان مشجرى در هرات یا اصفهان را از حیث لفظ و معنى به خاطر روشن بین مى‏آورد، به«مشکین شهرى»بدل کردند تا بوى نفرت چپاولگرى‏ها و تجاوزهاى بیشکین گرجى را همواره در دماغ مردم آذربایجان تازه نگهدارد.

اینک به اصل موضوع برگردیم که کلمه باختران باشد:

باختر مانند«بهل»و«بخد»و«بخت»یکى از تغییرات لفظى کلمه«بلخ»است که بیش از مشتقات دیگر این کلمه امکان دوام و وسعت استعمال در قلمرو زبان فارسى درى را پیدا کرده است.

نخست یونانیان مهاجر به مشرق ایران که به همراه اسکندر تا طخارستان و سغد پیش رفته بودند در این ناحیه اقامت اختیار کردند و در فاصله استقرار دو دولت سلوکى و اشکانى، طخارستان را براى تشکیل حکومت مستقلى با بلخ اختیار کردند و این مملکت نوزاد و حکومت نو بنیاد را «باکتریان»یا باختران نامیدند که از کلمه باخت مقلوب از بلخ مشتق شده بوده است از این جهت که باختران و یا باکتریان در مشرق خراسان قرار داشت و خراسان هم مانند کلمه خاور معنى مشرق را افاده مى‏کرد، پس باختر بنا به وضع طبیعى و جغرافیایى خود نسبت به فلات ایران درست افاده معنى مشرق یا خاور را مى‏کرد.وجود کلمه «خوربران»به معنى مغرب دیگر جاى خالى براى نهادن کلمه«بااختر»در محل مغرب باقى نمى‏گذاشت ولى تصرف عوام متدرجا«خوربران»را از مد نظر برد و باختر را به غلط در مقابل خاور نهاد، در صورتى که بایستى باختر در حقیقت مرادف کلمه خاور به کار رود.امیدوارم با توجه بدین موارد:

1-که کرمانشاهان تغییر صورتى از کرماشان بوده که هنوز صورت معرب آن قرمیسن به کار مى‏رود و نه شاه کرمان، 2-و اینکه کرمانشاهان هیچ پیوستگى لغوى به لفظ کرمانشاه لقب بهرام شاه ساسانى نداشته است.3-و مراعات سهمى که این کلمه در تاریخ و جغرافیاى ایران در طول زمانهاى گذشته بر عهده داشته است.4-و ملاحظه اینکه باختر و باختران در خور نامیدن محلى در مشرق ایران بوده و استعمال آن در محل غربى ایران خطایى واضح است، از این اعمال حذف کلمه شاه یا شاهزدایى که تغییر اسم کرمانشاهان را به باختران سبب گشته صرف نظر فرمایند و نام شهر را یا به صورت اصلى دیرینه کرماشان درآورند و یا به همانچه که مردم در گفتن آن هرگز مفهوم شاهى را احساس نکرده و نمى‏کنند مانند شاهدانه و شاه‏تره و شاهکاره و شاهرگ، باقى بگذارند.

در خاتمه باید این نکته را یادآورى کرد که اصولا کلمه شاه در ایران بعد از اسلام هرگز آن مفهوم دیرینه ساسانى را حتى در مورد حکام وقت هم با خود نداشته است.بلکه کلمه‏هاى«سلطان»و«ملک»جاى آن را گرفته بود.پیش از سقوط بغداد کلمه شاه گاهى جزو ترکیب برخى از اسامى شخصى مى‏شد ولى پیش از آنکه افاده مفهوم سلطنت کند شخص معهود را مانند ملکشاه و بهرام شاه و غیره معرفى مى‏کرد.

این کلمه سلطان بود که اگر در جلو اسم ملکشاه و یا بهرامشاه به کار نمى‏رفت از این جزو اسم معنى پادشاه به دست نمى‏آمد.دلیل این امر همانا سکه‏هایى است که از پادشاهان بعد از اسلام تا دوره تیمورى بازمانده و همگى مفهوم اصلى سلطان را به جاى شاه نشان مى‏دهد.

عضد الدوله دیلمى از همان قاضى القضات بغداد که ناگزیر با دریافت دهها هزار دینار پیشکش و به عبارت بهتر رشوه، او را بدین سمت عالى معرفى کرده بود وقتى اجازه ضرب سکه مخصوص با کلمه«شاهنشاه»و«شاه»را خواست با این درخواست موافقت نکرد.

این ترتیب استعمال عنوان سلطان به جاى کلمه شاه تا زمان سلطان حسین بایقرا امتداد یافت و میرزا شاهرخ و پیش از او محمد خوارزمشاه هم براى تأکید این معنى سلطان محمد خوارزمشاه و سلطان شاهرخ را در عناوین و القاب رسمى خود به کار مى‏بردند.

باید در نظر گرفت که نخستین مرحله استعمال لقب شاه پیش از اسم سلطان در ایران بعد از اسلام از روزگار شاه اسماعیل، شاید به مقام سلطنت او کمتر از عنوان سیادت او پیوستگى داشته باشد، زیرا پدرش«حیدر»و جدش«جنید»هم با لقب«سلطان حیدر»و«سلطان جنید»و نه شاه حیدر و شاه جنید شناخته شده بودند.

پوشیده نماند که در زمان سلطنت ایلکانیان و امیر تیمور سیدى استر آبادى پیرو عقیده تشیع که شاید به اسماعیلیان نزدیکتر از زیدیه طبرستان و امامیه قم و سبزوار بود به نام فضل الله نعیمى یا عنوان شاه فضل الله به جاى سید فضل الله یا میر فضل الله دعوتى را آغاز کرد آمیخته از تصوف و تشیع که پیروان او بعدها در آسیاى صغیر حروفیه و بکتاشیه را در کنار مولویه به وجود آوردند، و على فرزند صدر الدین صفوى در سفر به حجاز از راه حلب و دمشق میان پیروان سلسله صفویه و حروفیّه سلسله ارتباطى به وجود آورد که بعد از او جنید و حیدر از احفاد او از این امر براى کارهاى سیاسى و دنیوى خود بهره برگرفتند.شاه قاسم انوار تبریزى و شاه نعمت الله کرمانى و شاه همدان یا میر سید على همدانى یادگارهاى پایدار نهضت شاه فضل الله نعیمى شمرده مى‏شدند.شاه اسمعیل هم براى رعایت و کسب رضایت قزلباشان عالى مهاجر از روم به ایران وقتى جاى سلطانعلى برادر خود را گرفت، عنوان شاه را مانند شاه قاسم و شاه نعمت الله که در جاى سید نعمت الله و سید قاسم انوار تبریزى به کار رفته بودند جلوى نام خود قرار داد.این ترتیب را اخلاف او تا شاه سلطانحسین متوالیا براى عنوان خود مراعات مى‏کردند.تا آنجا که کلمه شاه در نامها حتى بر کلمه سلطان هم مقدم آورده مى‏شد.

اما پادشاهان شیعه در دکن هندوستان کلمه شاه را براى حفظ احترام شاهان صفوى و عدم انتساب خود به دودمان پیغمبر، دنبال نام خود به کار بردند مانند قطبشاه که در این مورد شاه دیگر مفهوم سیادت را به همراه نداشت.نادر شاه هم این نکته را مراعات کرد و کلمه شاه را به دنبال اسم خود نهاد و بعدا قاجاریه هم از این ترتیب تا احمد شاه پیروى مى‏کردند.پس احیاى کلمه شاه و استفاده آن در عنوان سلاطین صفویه به پیروى از شاه فضل الله نعیمى و شاه قاسم انوار و شاه نعمت الله ماهانى در حکم یک انتقال کلمه از معنى خود به معنى دیگرى محسوب مى‏شود.

در سفر به هندوستان و پاکستان به صدها نفر مسلمان که همه داراى نسب سیادت بودند و کلمه شاه را در جلو اسم خود به کار مى‏بردند برخوردم و همین موضوع در کابل و غزنین از شهرهاى افغانستان هم بیش از قندهار و هرات متداول است.در منطقه کشمیر هم به پیروى از شخصیت سید على شاه همدان، سادات محلى را با کلمه شاه همراه مى‏آورند.

پس احترام جدید کلمه شاه در ایران دوره صفویه و بعد از آن به سابقه استعمال آن در معنى اصلى شاه کمتر ارتباط دارد و از سرچشمه تشیع و محبت آل على سرچشمه مى‏گیرد.رعایت چنین نکته‏اى تقاضا مى‏کند که مسئله شاهزدایى به همان الغاى مقام سلطنت که سابقه دیرین حکومت فرد بر جمع را در خاطره‏ها زنده مى‏دارد، محدود بماند و دیگر مثلا با تصرف در نام شاه مردان و شاه نعمت الله ولى و شاه فضل الله نعیمى و نام محرف کرمانشاهان و تبدیل نام شاهدانه در قضایاى تاریخى و جغرافیایى و لغوى تغییر و تبدیل ناروا و احیانا زیان بخش روا نداریم.